

مفاهيم متعدد مطلق گل در دوبیتی‌های بومی مازندران (ص ۹۳-۱۱۳)

ويدا ساروی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱/۹

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

گل یکی از مظاهر زیبای هستی است که راز و رمز عجیبی با خود دارد؛ لطافت، رنگ، بو و ساختار ظاهریش، الهام بخش شعری شاعران شده است. بومی‌سرودها، ترانه‌های ارزشمندی هستند که به دلیل پاسداری از هویت فرهنگی - ملی و انتقال احساسات و عقاید گذشتگان ما، بخش مهمی از ادبیات شفاهی را شامل می‌شوند. این پژوهش قصد دارد تا با روش توصیفی - تحلیلی، مفاهیم متعدد گل را در دوبیتی‌های بومی مازندران بررسی کند. در این جستار، بیش از ۱۰۰۰ دوبیتی مازندرانی بررسی شده است که در این میان، ۱۷۵ دوبیتی به مطلق گل اختصاص دارد. شاعران خوش‌ذوق مازنی، ضمن اشاره به مطلق گل، مفاهیم متعددی همچون: شکوفایی گل در فصل بهار و امید به دیدار دوباره معشوق در دامن طبیعت، زیبایی‌ی چهره و اندام معشوق و برتری آن بر گل، انتظار برای دیدن گل گمشده، سرمای زمستان و داغی که بر دل گل نشسته اشاره می‌کنند. این گونه اشعار با بن‌مایه‌های اجتماعی، تعلیمی و عاشقانه و گاه با مفاهیم گمشده‌ای همانند: درد عشق، غم غربت، بی‌عدالتی حاکم بر جامعه، انتظار برای رسیدن به آمال و آرزوها همراه است.

کلمات کلیدی: گل، ادبیات بومی، مازندران، معشوق.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.



۱. مقدمه

از دیر زمان، گیاهان و گل‌های رنگارنگ از جهت زیبایی و عطر خوش مورد توجه بشر قرار گرفته‌اند. «خداوند متعال سرنوشت آدمی را آن گونه رقم زده‌است که در دامن طبیعت رشد کند و از مواهب آن بهره‌مند شود. این مظاهر طبیعی به عنوان نعمت‌های الهی در خدمت انسان قرار دارد تا نیازهای خویش را برآورده کند و این امر سبب ادامه حیات و بقای او می‌گردد. بشر از عهد باستان تا امروز طبیعت را مقدس شمرده و مورد تکریم قرار داده‌است» (نظری و پیروزی، ۱۳۹۵: ۲). سرزمین ایران جایگاه گل و پرورش آن بوده و سابقه آن در این مرز و بوم زیاد است. اشعار شاعران پارسی به حقیقت گلریز و عطرا میز است و دلیلش آن است که مردم ایران از دوران کهن به گل عشق می‌ورزیده و در پرورش آن کوشا بوده‌اند. نقش گل‌ها در حیات آدمی از سپیده‌دم آفرینش تا هم اکنون آن‌چنان برجسته، پر اهمیت و اثرگذار بوده که باعث شده افسانه‌ها، اسطوره‌ها، باورهای آیینی و رمزآلود و تمثیل‌های آموزنده بسیاری در خصوص این پدیده‌ها از سوی بشر ساخته و پرداخته شود. به کارگیری گل در ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. اگر آثار ادب فارسی را بدون تصویرسازی که از گل و گیاه در آن شده در نظر بگیریم، آن وقت با یک مجموعه بی‌روح مواجه می‌شویم. بخش بزرگی از قالب رباعی به گفت‌وگوی گل‌ها اختصاص یافته است، به طوری که شاعری چون عطار، بابی را در مختارنامه (مجموعه رباعیات) به گل‌ها و ریاحین اختصاص داده‌است (نک. عطار، ۱۳۷۵: ۳۰۱). «بیشتر شاعران ادب فارسی از زبان گل‌ها به موضوعات و مضامین مختلفی چون عشق، اخلاق و عرفان و همچنین مفاهیم شتاب و کوتاهی عمر اشاره کرده‌اند. رابطه انسان و گیاه در فرهنگ ایرانی، پیشینه درازی دارد؛ گیاه در کنار انسان و با انسان زندگی می‌کند و به عنوان مکمل، در ادامه زندگی خود و انسان نقش‌هایی بر عهده می‌گیرد» (رضانی، ۱۳۹۰: ۵۳). «در تاریخ و فرهنگ ایران در کنار شاعران تحصیل کرده و آشنا با فنون ادبی، کسانی هم بوده‌اند که به دلیل داشتن ذوق و قریحه‌ی ادبی، گاه اشعاری به زبان بومی سروده‌اند. این قبیل شاعران، تلاشی برای جمع‌آوری اشعارشان نمی‌کردند. این گونه اشعار به لحاظ اجتماعی مهم هستند؛ زیرا در آن‌ها به بسیاری از آداب، آیین‌ها، مراسم، اعتقادات و نیز حوادث اجتماعی و بلایای طبیعی اشاره شده‌است» (جعفری قنوازی، ۱۳۹۴: ۳۶۷). «در باورهای مردم‌شناسانه، اعتقاد بر این است که حیات گیاهی، تعقل و تخیل آدمی را به تکاپو واداشته و به آن رنگی مقدس و جاودانه بخشیده‌است» (میهن‌دوست، ۱۳۸۰: ۱۶۶). بسیاری از باورها و انگاره‌ها مربوط به پدیده‌های طبیعی، بخصوص گیاهان است که ریشه در اسطوره‌های دور و درازی دارد که رویشگاه اصلی آن مبهم است. ترانه‌ها و اشعار بومی، بهترین نماینده ذوق و قریحه مردم سرزمینی است که این اشعار از آن‌جا برخاسته است. این ترانه‌ها بخش مهمی از فرهنگ مردم هر منطقه را نشان می‌دهند. خوشبختانه استان مازندران از این حیث بسیار غنی است. ده‌ها برابر بیشتر از آنچه به عنوان مجموعه اشعار، در کتاب‌ها آمده، در سینه زنان و مردان این سرزمین وجود دارد که گاه در هنگام کار

کشاورزی به صورت دسته‌جمعی و گاه در اوج دلتنگی ترانه‌ها می‌سرایند که زبان‌گویای حال و روزشان است. در این پژوهش بیش از ۱۰۰۰ دوبیتی مازندرانی مورد بررسی قرار گرفته که ۴۰۰ دوبیتی مربوط به گل و انواع آن است. در این میان، ۱۷۵ دوبیتی به مطلق گل اختصاص دارد. اگر به فهرست کتاب‌های مرتبط با گل‌ها همانند «گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی» از غلامحسین رنگچی و «گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی» از بهرام گرامی، نظری گذرا بیندازیم؛ گل‌ها نامی خاص دارند؛ نظیر بنفشه، نرگس، سرخ، لاله و غیره، اما گاهی با واژه مطلق گل مواجه می‌شویم. در این پژوهش، مفاهیم متعدد مطلق گل از زوایای مختلف بررسی می‌گردد. با توجه به فراوانی مثال‌ها، برای هر بخش، دو نمونه دوبیتی در نظر گرفته شده و بقیه موارد با ذکر نام نویسنده کتاب و اثرش در پی‌نوشت مقاله ذکر شده‌است.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

۱. در دوبیتی‌های بومی مازندران چه ارتباطی بین معشوق و شکوفایی گل‌ها وجود دارد؟
۲. شعرای بومی مازندران به چه مفاهیمی از مطلق گل در دوبیتی‌های خود اشاره نموده‌اند؟

۲-۱. فرضیه‌های پژوهش

۱. شعرای بومی مازندران، با آمدن فصل بهار و شکوفایی گل‌ها به یاد معشوق خود می‌افتند و خاطرات خوش با هم بودن برایشان تداعی می‌شود.
۲. شعرای بومی مازندران در دوبیتی‌های خود به مفاهیمی چون انتظار دیدن گل گمشده، تشبیه صورت معشوق به گل و برتری معشوق به گل اشاره نموده‌اند.

۳-۱. پیشینه تحقیق

توجه به گل به منزله یکی از مؤلفه‌های طبیعت در آثار بزرگان ادب فارسی به فراوانی یافت می‌شود و پژوهشگران و محققان بسیاری به آن پرداخته‌اند. تا جایی که نگارنده بررسی نموده، تحقیق مستقلی در مورد مفاهیم متعدد مطلق گل در دوبیتی‌های بومی مازندران صورت نگرفته، ولی در مورد انواع گل‌ها و گیاهان، آثاری در ادب فارسی نگارش یافته است؛ ازجمله:

- ۱- کتاب «گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی تا ابتدای دوره مغول» (۱۳۷۲) از غلامحسین رنگچی. نگارنده در این کتاب اسامی ۱۷۰ نوع از گل‌ها و گیاهان را ذکر کرده و ضمن ریشه‌شناسی و آوردن شواهدی از دیوان شاعران، آن‌ها را توضیح داده‌است.
- ۲- کتاب «نمادها و رمزهای گیاهی» (۱۳۸۷) از حمیرا زمردی. نگارنده در این کتاب به بیان نمادهای گیاهی و کاربردهای ادبی آن پرداخته‌است.

۴- پایان‌نامه «تصویرپردازی گل‌ها، گیاهان و پرندگان در اشعار نیمایوشیج» (۱۳۸۹) از علی اصغر ابراهیمی. نگارنده به تصویرپردازی گل‌ها، گیاهان و پرندگان پرداخته و بسامدشان را ذکر کرده‌است.

۵- مقاله «بازتاب گیاهان و درختان در شعر محلی کهگیلویه و بویر احمد» (۱۳۹۵) از جلیل نظری و علی پیروژه. در این پژوهش پانزده مورد از گیاهان و درختان نظیر درخت چنار، بلوط، گیاه معطر چویل و غیره تحلیل و بررسی شده‌است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۱-۲. واژه گل از نظر زبان‌شناسی و گیاه‌شناسی

گل در اشعار شاعران پارسی‌گو مظهر ظرافت، لطافت و زیبایی است. کلمه گل از دو جهت مورد پژوهش قرار گرفته‌است: ۱- از نظر زبان‌شناسی ۲- از نظر گیاه‌شناسی. واژه گل در لغت‌نامه چنین آمده‌است: «هرکجا که لفظ گل بلاضافت به اسم درختی مذکور شود، خاص، گل سرخ مراد باشد» (دهخدا، ۱۳۳۵: ذیل «گل») در فرهنگ معین، گل واژه‌ای پهلوی دانسته‌شده که ممکن است سلول‌های هر دو جنس نر و ماده را شامل باشد. گل‌ها غالباً دارای رنگ‌های مختلف و بوی مطبوع هستند. اکثر گل‌ها زیبایی خاصی دارند و از این جهت به عنوان زینت نگهداری می‌شوند. هر گل معمولاً بر روی ساقه کوچکی قرار دارد که «پایک گل» نامیده می‌شود (نک. معین، ۱۳۷۱: ذیل «گل»).

«گل از نظر گیاه‌شناسی عبارت از: عضو تولید مثل و تکثیر گیاهان که از برگ‌های تغییرشکل یافته به وجود آمده‌است؛ به عبارت دیگر، در گیاهان دانه‌دار اندام تولید مثل به شکل گل فراهم آمده‌است، تا چندی پیش گل را حاصل یک رشته تغییرات متوالی می‌دانستند که در طی دوران متمادی بر اثر تراکم اندام‌های تولید مثل حاصل گشته و یک واحد مورفولوژیکی (شکل‌شناسی) مستقل تشکیل داده‌است، در صورتی که امروز گل، شامل کاسبرگ‌ها و گلبرگ‌ها است که روی هم گل را به وجود می‌آورند» (رنجی، ۱۳۷۲: ۱۱).

۲-۲. طبیعت‌گرایی در شعر فارسی

گل و گیاه در ادبیات، منبع الهام شعری در میان شاعران شده‌است. هنرمندی را نمی‌توان یافت که از طبیعت و مؤلفه‌های آن نظیر گل، گیاه، پرند و غیره تأثیر نپذیرفته باشد. شاعران در بیان نمادین خود از طبیعت کمک گرفته‌اند و اندیشه‌های عرفانی، اجتماعی، سیاسی و غیره را در قالب شعر بیان کرده‌اند. گل‌ها و گیاهان هر کدام رازی در سینه دارند و اسراری را آشکار می‌کنند که جز عشاق واقعی و صاحبان ذوق سلیم مفاهیم آن‌ها را درک نمی‌کنند. از همان آغاز شعر فارسی، شاعران اعضای بدن معشوق را به گیاهان و گل‌های باغی تشبیه کرده‌اند که قد دلجوی سرو دارد، نرگس چشمش عریده‌جوی است،

دهانش غنچه است، روی یاسمن دارد، سنبل گیسوانش بر گل سرخ چهره‌اش سایه می‌اندازد، لبی عناب‌گون و زرخدانی سیب‌مانند و غیره دارد. «شعر فارسی در سه قرن نخست شعر طبیعت بود. منوچهری، فرخی و عنصری از این دسته‌اند. همچنین شعر این دوره آفاقی است و شعرای آن برون‌گرا هستند و به توصیف ساده از طبیعت می‌پردازند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۳۱۸). «ارتباط شاعران کلاسیک با طبیعت ارتباطی است که گویی میان شاعر و طبیعت، مرزی کشیده شده است... اما با انقلاب مشروطه و دگرگونی‌های آن، طبیعت جزئی از وجود شاعر می‌شود که شاعر با آن به گفت‌وگو می‌نشیند. نیما، اخوان، سهراب و شفیع کدکنی از این دسته‌اند» (محسنی، ۱۳۸۱: ۱۶۳). جلوه‌های طبیعی در اغلب آثار ادبی جهان مشاهده می‌شود، به‌طوری که می‌توان ادعا کرد که ادبیات و طبیعت در یکدیگر عجین شده‌اند.

۲-۳. بازتاب گل و گیاه در فرهنگ و ادیان مختلف

قلمرو استفاده از گل و گیاه در فرهنگ‌ها و ادیان از سایر عناصر طبیعی بیشتر است. «در اساطیر بین-النهرین، گیل‌گمش در جست‌وجوی گیاه شگفت‌انگیزی است که هر بیماری را شفا می‌دهد و مرگ را از انسان دور می‌کند» (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۲۳). «در یونان باستان گل‌ها رابط بین انسان و خدایان بودند و هر گیاهی به شکل نمادین خود مورد توجه بوده است. آنان گل زنبق را الهه زیبایی می‌دانستند» (کمبل، ۱۳۸۶: ۱۰۲). «در آیین مسیحیت، گل بنفشه سفید نشانه مریم عذرا و فیلی مقدس است و همچنین گل سرخ جامی است که خون مسیح در آن جمع می‌شود و نماد زخمهای اوست» (جوادی و سراجی، ۱۳۹۹: ۲۰). «در اساطیر یونان از خون آتیس (Attis)، بنفشه می‌رویید» (کوپر، ۱۳۹۲: ۶۴). «در دین اسلام با توجه به نفی هرگونه توتّم پرستی و جنبه خدایی‌بخشیدن به اشیای خاص، توجه ویژه‌ای به گل و گیاه شده‌است. در اسلام؛ گیاه نماد زندگی، معرفت و نعمت الهی است. به روایت تاریخ‌نویسان، امام علی (ع) با دستان مبارک خود درخت نخل می‌کاشتند» (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۹).

ایرانیان نیز از دیرباز به گل و گیاه توجه خاصی داشتند و آن‌ها را سمبل طروات و آرامش و زیبایی می‌دانسته‌اند. گل‌ها و گیاهان در فرهنگ ایرانی، بازتاب رابطه خدا و انسان به شمار می‌آمدند، به این دلیل باغ و بوستان بهترین مکان برای پیوند با عالم بالا محسوب می‌شد. «ایرانیان قدیم به فرشته مقدّسی به نام (اورز) باور داشتند که صدمه‌زدن به گل و گیاه موجب ناراحتی و خشم او می‌شد. بر اساس اعتقاد زرتشت، امرداد، امشاسپند (فرشته)‌ای است که نگهبانی از گیاهان و رُستنی‌ها را به عهده دارد» (کزازی، ۱۳۸۵: ۳۸۷). «نخستین مرد و زن ایران باستان (مشی و مشیانه) بر اساس اساطیر از بوته گیاهی به نام ریواس آفریده شده‌اند» (همان: ۲۲۳). «گل نیلوفر در ایران باستان نماد نور و عرفان است و چون روی مرداب می‌ماند اما خیس نمی‌شود، رمز انقطاع است. در برخی از اساطیر آمده که کبودی داخل این گل،

نشانه‌ای از غم و اندوه در مرگ سیاوش است که این پهلوانِ اسطوره‌های ایرانی دور از این سرزمین جان باخت» (مهدی‌زاده آذری، ۱۳۹۵: ۱۰۶).

۳. یافته‌های تحقیق

طبیعت، مهم‌ترین عامل برای بیان افکار عاشقانه، عاطفی و اجتماعی شاعران مازندران است. غالب تصویرها عینی و تجربی و برگرفته از محیط زندگی آنان است. طبیعت بارانی و گیاهان خیس شمال، دریای نیلگون و کوه‌های پوشیده از گیاهان، ذوق شاعر عاشق را برمی‌انگیزاند. در شناخت شعر هر شاعر، محیط زیست وی را باید در نظر داشت، به‌ویژه که شاعر، روستا و پدیده‌های طبیعت را تجربه کرده‌باشد. گل‌های معطر و رنگارنگ در میان شاعران مازندرانی مفاهیم اجتماعی، اخلاقی، غنایی و غیره را آیینگی می‌کنند. در بررسی ترانه‌های بومی مازندران، گاه شاعر منظورش نوع خاصی از گل نیست و به طور کلی از گل سخن می‌گوید. کاربردهای مختلف مطلق گل با توجه به بسامدشان در دوبیتی‌های بومی مازندرانی عبارتند از: تشبیه صورت معشوق به گل؛ تشبیه اندام معشوق به باغ گل؛ برتری معشوق بر گل از نگاه شاعر عاشق؛ ارتباط معشوق و شکوفایی گل در فصل بهار؛ دسته گلی که عاشق برای معشوق به ارمغان می‌آورد؛ بوی گلی که یادآور عطر خوش معشوق است؛ عاشق در انتظار دیدن گل گمشده؛ سوز و سرمایی که جان گل را می‌گیرد و داغی که بر دل گل باقی مانده است. اینک به بررسی هر یک از مفاهیم گل و کاربردهای مختلف آن می‌پردازیم.

۱-۴. تشبیه صورت معشوق به گل

معشوق به عنوان محوری‌ترین شخصیت شعرهای عاشقانه در ترانه‌های بومی سراسر ایران، حضوری گسترده دارد. وصف زیبایی‌های ظاهری و رفتاری معشوق از بن‌مایه‌های اصلی این گونه شعرهاست و کمتر شاعری را می‌توان یافت که از معشوق سخن نگفته باشد. در ترانه‌های بومی مازندران نیز معشوق جایگاه خاصی دارد. «بررسی و تحلیل اشعار نیمایوشیج در مجموعه شعری روجا به زبان مازندرانی و امیرپازواری بزرگ‌ترین شاعر بومی سرای مازندران، حاکی از آن است که این شاعران در توصیف معشوق پیرو سنت شعر فارسی بوده‌اند. توصیف چهره، اندام، گیسو، سنگ‌دلی و بی‌اعتنایی به عاشق» (هاشمی، ۱۳۹۵: ۸۸). تشبیه صورت معشوق به گل^۱ در دوبیتی‌های بومی مازندرانی از بسامد بالایی برخوردار است. در دوبیتی زیر، نیمایوشیج که خود اهل مازندران بود و زندگی در محیطی سرشار از مناظر بدیع و بی‌نظیر را حس کرده، به جای این‌که با قلم‌مو بر بوم نقاشی بکشد، با تصویرسازی‌های بی‌نظیرش همه را به وجد می‌آورد. او با رنگ آفتاب انس و الفتی مثال‌زدنی دارد. آفتابی که رخسار خود را سرخاب می‌زند و آمادۀ رفتن است و غروب‌ی که می‌تواند لحظه دل‌تنگی و ناامیدی باشد؛ برای شاعر

عاشق، اوج خوشحالی است؛ چون لحظه‌ی یکی‌شدن با یار در دل تاریکی‌ها فرا رسیده است، ناگهان صدای گام‌های دلدار از آن سوی بیشه می‌آید و عاشق که به وجد آمده می‌گوید: نازنینم که صورتی چون گل دارد، مرا یافته‌است:

نماشوم سر که آفتاب رنگ دا اُ بایتِ دیمِ سرخابِ کرِردُ رنگ دا اُ
ویشه دله آتا، اتا کسِ ونگ دا اُ م نازنین، گل دیم مَن چنگ دا اُ

(نمایشیج، ۱۳۷۵: ۶۳۵)

nemâsum sar ke eftâb rang dâ- o // bayte dime sorkâb kerdo rang dâ- o
vişeye dele etâ kase vang dâ- o // me nâzenin, gele dime mone chang dâ- o

برگردان: هنگام غروب که آفتاب رنگ می‌بازد، روی خود را با نقاب، نقش و نگار می‌کند، اما شخصی درون جنگل صدا می‌زد. نازنینم که صورتی چون گل دارد، مرا به چنگش آورده‌است.

در دوبیتی زیر نیز که شاعر عاشق پیشه سخت دلتنگ و بیقرار معشوق است و بدون حضور او دنیا و آخرت را نمی‌خواهد؛ ضمن تصویرسازی زیبا بین چشم آهو و چشم معشوقش و همچنین بین ماه و ستاره سحری، می‌گوید: هر چند ماه زیباست اما در برابر چهره‌ی چون گل معشوق من همانند ستاره سحری بی‌فروغ است. (شاعر ادب بومی هرگز به دنبال آرایه ادبی نبوده ولی در این دوبیتی، تشبیه تفضیل زیبایی نهفته است؛ زیرا چهره معشوق را از ماه و ستاره سحری نیز برتر می‌داند).

یار آهو مونا، بی ته دنیار کُورمه ماه ر که نارمه صِبِ روجا کورمه
ماه ته گُلِ رو، روجا ته چشِ سوئه تره که نارمه، بهشتِ جار کورمه

(هاشمی چلابی، ۱۳۸۸: ۱۳۹)

yâr âhu munâ, bi te denyâ -re kurma // mâhra ke nârma, sab-e rujâ ra kurma
mâh te gole ru, rujâ te çaş-e sua // te ra ke nârma, beheşt -e jâ ra kurma

برگردان: نگار آهووش من، بدون تو دنیا را نمی‌خواهم. وقتی ماه در برم نیست ستاره سحر را نمی‌خواهم. ماه، صورت چون گل تو و ستاره سحر، نور چشمان توست. وقتی تو در کنارم نباشی، خانه بهشتی را هم نمی‌خواهم.

۴-۲. تشبیه اندام معشوق به باغ گل

طبیعت‌گرایی شاعران موجب به‌کارگرفتن عناصر و نمادهای نباتی (گیاه، درخت و گل) در شعر شده است. از کهن‌ترین مضامین ادبیات هر زبانی، وصف عشق و عاشقی و همچنین توصیف اعضا و اندام معشوق است. «در شعر فارسی از آغاز تا اواخر قرن پنجم هجری که هنوز عرفان و تصوف به آن راه نیافته بود؛ وصف شاعر عاشق پیشه این دوره از اندام معشوق تنها جنبه زمینی و ظاهری داشت و به طور کلی به دور از جنبه‌های روحانی و ملکوتی بود. وصف شاعران قرن سوم و چهارم هجری نیز از اندام معشوق، برگرفته از عناصر طبیعت بوده است و نباتات و عناصر نباتی به صورت نمادین، رمز اندام‌های

انسانی قرار گرفته‌اند. مطابق نقد روان‌شناختی به دسته‌ای از نمادها برمی‌خوریم که براساس اصل لذت جویی و تحت استیلای لیبیدو (غریزه جنسی و حیات) تقسیم‌بندی شده‌اند و در راستای ارضای خواسته‌های انسان هستند؛ از این رو می‌توان برخی از نمادهای اندامی مانند لب، دهان، پستان، بارداری و غیره را در شمار نمادهای لذت‌جویانه نیز به حساب آورد. در عرصه شعر و نثر فارسی، بعضی از گیاهان و درختان به دلیل شباهت به عناصر اندامی انسان، از طریق فنون و کاربردهای بلاغی، اعم از تشبیه، استعاره و غیره، نماد برخی از اعضای بدن قرار گرفته‌اند (زمردی، ۱۳۸۷: ۱۹۸). همان طوری که در شعر فارسی، اندام معشوق به باغی پر از گل تشبیه شده؛ در عرصه ادب بومی مازندران نیز اغلب شاعران با طبع آزمایی در دل طبیعت و با دیدن اندام معشوق، او را همانند باغی پر از گل^۲ می‌بینند. تشبیه صورت معشوق به گل، تشبیه لب معشوق به غنچه گل سرخ، تشبیه موی معشوق به گل سنبل و بنفشه، تشبیه چشم معشوق به گل نرگس، تشبیه پستان معشوق به انار و غیره از اندام موزون او باغی پر از گل و گیاه می‌سازد. در ادب بومی مازندران نمونه‌های زیبای این گونه تشبیهات را بیشتر در دوبیتی‌های شاعر برجسته این دیار؛ امیرپازواری می‌توان مشاهده نمود:

دء تازه نرگس دارنی شه کنارِ گل اؤن سرخه گل جَنته و بهارِ گل
بشکفته ته باغ ره خروارِ گل کی دیه آتا خال هایدِه هزارِ گل؟!

(پازواری، ۱۳۹۱: ۳۶۲)

de tâze narges dârni še kenâre gul //ûn serxae gule jannete vihâre gul
beşkuftae te bâg re xervâre gul //ki diyye attâ xâl hâde hezâre gul?!

برگردان: دو چشم همانند گل نرگست در آغوش گل روی تو ست که همانند گل سرخ بهشت و گل نوشکفته بهاران است. در باغ اندامت، خروارها گل شکفته بهاران است. چه کسی دیده‌است که تک شاخه‌ای (اندام معشوق) هزاران غنچه به بار آورد؟!

در دوبیتی زیر نیز که برگرفته از دیوان اشعار امیرپازواری است؛ شاعر ضمن اشاره به عشق امیر و گوهر، معشوقش را همانند دُر و گوهر ارزشمند می‌داند و اندام او را از نظر جوانی و زیبایی به باغی پر از گل مانند کرده‌است:

امیر گنه مه پاک گلی و جوهر مین امیرم، توئی مه دُر و گوهر
ته تن گل باغ و، گل بیار ده نوور ته سر سُوال بدر منیر بو به آخر

(نجف‌زاده بارفروش، ۱۳۷۵: ۱۸۶)

amir gene me pâke goliy-u juher// men amireme, tui me dorr-o goher
te tan gole baq-o, gol biyârde nuver// te sar suâl badre monir bu be âxer

برگردان: امیر می‌گوید: گل پاک و جوهر منی، من امیر هستم و تو دُر و گوهر من هستی. اندام تو باغ گل است و شکوفه برآورده‌است. پیشانی تو همواره ماه بدر منیر باشد.

۳-۴. برتری معشوق بر گل از نگاه شاعر عاشق

عشق، مهم‌ترین مضمون سروده‌های بومی و معشوق اصلی‌ترین شخصیت این گونه اشعار است. هر شاعری بنا به تجربه فردی، احساسات و عواطف درونی خود، آن را درک کرده است. سخن عشق چیزی نیست که به آسانی به زبان بیاید بلکه نیروی پایداری است که عاشق را از درون وادار به کوشش و کشش به سوی معشوق می‌کند تا جایی که عشقش را در عمل نشان دهد. بخش بزرگی از شعرهای ادب بومی مازندران در ارتباط با معشوق است. هجران‌ها، غم عشق، انتظار برای برگشت دوباره دلدار، تشبیه معشوق به عناصر طبیعی همچون ماه، ستاره، خورشید، گل و حتی گاه برتر دانستن معشوق^۳ از همه آن‌ها؛ نشان از این دارد که عاشق آشفته‌دل، همه توجهش به معشوق است. شاعر گاه پوشیده و گاه با صراحت فریاد می‌زند که معشوق من از همه چیز و همه کس برتر است. در دوبیتی زیر تصویرسازی شاعر در اوج زیبایی قرار دارد؛ زیرا معشوق خود را هم‌زمان به آهو، باد، باران، خورشید، ماه، ستاره سحری و گل تشبیه می‌کند و می‌گوید: در بین هزاران گل، فقط معشوق من گل برتر است. شاعر عاشق به این برتری نیز راضی نمی‌شود و خود را کافر می‌داند و معشوق زیارویش را خدایی که قابل پرستش- است:

یار آهومونا، وارش و وا تویی تو	هزار گلِ مبین، یگه‌نما تویی تو
آفتاب و ماه و صبِ روجا تویی تو	عامی کافر، ونه خدا تویی تو

(هاشمی‌چلائی، ۱۳۸۸: ۱۳۰)

yâr âhu munâ, vâşê-u vâ tuie tu// hezâr gal-e miyien, yakka namâ tuie tu
âftâb-u mâh-u sab-e rujâ tuie tu // âmi kafer-, vene xadâ tuie tu

برگردان: یار آهو و شمشاد! باران و باد فقط تویی و تو، در میان هزاران گل، گل برتر فقط تویی و تو، خورشید و ماه و ستاره سحر فقط تویی و تو، عمو (شاعر) کافر است؛ خدای او فقط تویی و تو.

در دوبیتی زیر نیز شاعر عاشق، در هنگام صبح با مشاهده دست و بازو و سر و صورت چون ماه معشوق که در حال شست و شو است، به او می‌گوید: هیچ گلی به زیبایی تو نیست و نیازی نداری که بر سرت گل ریخته شود.

صواح بنمائی دَس وُبالِ همچون سیم	تو شه خاره سر شُرنی وُ شه مُونگه دیم
نَیشِ گلِ جا، گُلِ نَؤونه تته دیم	گُلِ ره نَشنِ که مالِ نَکفَه به تِه دیم

(پازواری، ۱۳۹۱: ۳۹۸)

sevâh benmâi dass -u bâle hamčun sim // tō še xâre sar šurni-o še munge dim
naniš gule jâ gul navune tene dim // gul re našen ke mâl nakaefeh be te dim

برگردان: هنگام صبح است و تو دست و بازوی نقره‌گونت را می‌نمایی و سر خوش ترکیب و روی ماهت را می‌شویی. معشوق من، به جای گل منشین زیرا که گل هرگز به زیبایی تو نیست و نخواهد بود! گل بر چهره مریز تا نشانه گل بر رویت به جای نماند!

۴-۴. ارتباط معشوق و شکوفایی گل در فصل بهار

درست است که فصل بهار، شادی و نشاط خاصی به همراه دارد و می‌تواند آغاز فصل کار و تلاش کشاورزان، گردش و تفریح در دامان طبیعت و امید برای بهبود اوضاع جامعه باشد؛ اما گاهی بیانگر مفاهیم گمشده‌ای نظیر غم هجران، بیقراری عاشق و انتظار برگشت دوباره معشوق است. گاه شاعر به صراحت از فراق یار سخن می‌گوید و گاه پوشیده بهانه فصل بهار را می‌گیرد؛ زیرا یاد خاطرات خود با معشوق در بهاران گذشته می‌افتد؛ از این جهت، با آمدن فصل بهار و شکوفایی گل‌ها، امید دیدن دوباره معشوق در دلش زنده می‌شود. در دوبیتی زیر شاعر خوش‌ذوق مازندرانی که انتظار برگشت یار را در دل می‌پروراند، با لحن تگ‌گویانه می‌گوید: گل و سبزه همه جا را فرا گرفته، حتی گل بنفشه که نویدبخش فصل بهار است، شکوفا شده اما چه کنم که بی‌حضور تو اشک حتی فرصت دیدن طبیعت بهاری را به من نمی‌دهد:

گل و سبزه، کوه و صحرا رِ بَیته وَنوشه دامنِ هیلا رِ بَیته
تماشا بوردمه بِمویی مِه یاد آسری مِجالِ تماشا رِ بَیته

(احمدی کمرپشتی، ۱۳۹۳: ۹۲)

gel-o-sabze kuh-o-sahrâ re bayte // vanuše dâmen-e-haylâ re bayte
temâšâ burdeme bemui: me yâd// asri mejâl-e-temâšâ -re bayte

برگردان: گل و سبزه، کوه و صحرا و گل بنفشه دامن رود را پر کرده‌است، به تماشای صحرا رفته بودم که تو در یادم آمدی، اشک، فرصت تماشا را از من گرفت.

در دوبیتی زیر نیز شاعر با آمدن فصل بهار و عدم حضور معشوق، از غم جانگداز عشق سخن می‌گوید و انگار غم تمام دنیا بر دلش سنگینی می‌کند. با وجود چنین دردی دیگر زیبایی طبیعت و فصل بهار برایش جلوه‌ای ندارد:

بَعْدِ تِه من، بهار ما رِ نخوامه گل و سبزه، تماشا رِ نخوامه
بَعْدِ تِه عالمِ غَم، مِه دل شه زلال آسمون ماه رِ نخوانه

(هاشمی چلابی، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

bade ta men, behâr mâ -ra nexâma// gal-u sabze, tamâša -r naxâma
bade ta âlam-e gam me dal-e ša// zalal- a âsamun-e mâh-ra naxâma

برگردان: من بعد از تو، فصل بهار را نمی‌خواهم، تماشای سبزه‌ها و گل‌ها را نمی‌خواهم، بعد از تو تمام غم‌های عالم برای دل من است، آسمان صاف و زلال مهتابی را نمی‌خواهم.

۴-۵. در انتظار برگشت دوباره گل گمشده

از دیرزمان، گل از جهت زیبایی، لطافت و عطر خوش، مورد توجه بشر قرار گرفته است و با حضورش در کنار خود احساس آرامش می‌کند، ولی گاه دیدن گل می‌تواند بیانگر مفاهیمی چون انتظار، دلتنگی و از دست دادن معشوق یا گمشده‌ای دیگر باشد. عاشق با دیدن گل، از غم جانکاهی سخن می‌گوید و خاطرات خود با معشوق و در حال قدم زدن در دامن طبیعت را به یاد می‌آورد. بخش قابل توجهی از ترانه‌های بومی مازندران را هجرانی‌ها تشکیل می‌دهند. در دوبیتی زیر که با نوعی نوستالژی همراه است، شاعر از فراق گل گمشده‌اش می‌نالد و گویا هر گلی^۵ را می‌بیند، یاد عزیزش می‌افتد:

سرِ کوه بالا نی زَمِه نی شتر گوم هَکَرْدَمِه پی زَمِه پی
شتر گوم هَکَرْدَمِه با بارو کُشی گُلی گُوم هَکَرْدَمِه بَلِکِه تو باشی

(اسماعیل پور مطلق، ۱۳۹۶: ۱۵۴)

sar-e kuh-e bâla ney zamme ney // Šətar gum hakərdamə bay zamme pey
šətar gum hakərdamə bā bār -o kaši / goli gum hakərdmə balkə tu baši

برگردان: بر بالای کوه، نی می‌نوازم نی، شتر گم کرده‌ام پی می‌زنم پی (دنبالش می‌گردم)، شتر گم کرده‌ام با بار و بارند، گلی گم کرده‌ام شاید تو باشی.

در دوبیتی انتظارگونه زیر، شاعر عاشق پیشه به زیبایی حس تتهایی و غربت را به تصویر کشیده است و هر عاشق هجران کشیده‌ای را با خود همراه می‌سازد. او از رویش گل بنفشه که در ادبیات بومی مازندران نویدبخش فصل بهار است گله دارد که چرا بنفشه آمده و هنوز از معشوقش خبری نیست؟! با دلتنگی در نی محزون خود می‌دمد، حال و روز غریبی خود را زمزمه می‌کند، از بلبل عاشق که تنها همدرد اوست تقاضای هم‌نوایی دارد و می‌گوید: بهار آمد! اما گل گمشده من هنوز نیامده است:

چَلُوکو، تَنگه مِه دل تَنگه مِه دل ونوشه لُو بِمُو تَغ تَزو مِه گل
بَرَنم لَکِه‌وا وَا بَیِرِه مِه دل غریبه حال جا بِناله بلبل

(هاشمی چلابی، ۱۳۸۸: ۸)

čalu ku tanga me dal tanga me dal // vanuša lu bemu teqnazu me gal
bazanem lalavā, vā bayra me dal // qariba hâl-e jâ, banâle belbal

برگردان: کوهستان چلاو، دلتنگ و دلتنگ هستم. گل بنفشه روید اما گل من [هنوز] نتاییده است. نی را به صدا در بیاورم تا دلم آرامش بگیرد. با آهنگ (غریبه حال) بلبل هم به آواز در بیاید.

۶-۴. بوی گل یادآور عطر خوش معشوق

از دیرزمان چه در ادب فارسی و چه در ادب بومی، عطر و بوی گل مورد توجه شاعران قرار گرفته است. گاه منظورشان عطر خوش گل بوده و گاه نیز عطر خوش معشوق که وجود عاشق را مست و بیقرار می‌کند و آن را استعاره مناسبی برای نفسِ زندگی بخش معشوق قرار می‌دهد. درواقع، بوی گل یاد یار را در قلب عاشق زنده می‌کند. «در ادب فارسی این مورد را در اسطوره مجنون، بوی پیراهن یوسف و نفس رحمان شاهد هستیم که مولانا آن را به نظم درآورده است» (رضائی، ۱۳۹۰: ۱۸۵). در ادب بومی مازندران نیز اشعار زیبایی داریم که در آن‌ها بوی گل، تداعی گر یاد معشوق است. در دوییتی زیر نیمایوشیج، شاعر برجسته مازندرانی، می‌گوید: به خاطر گلِ خودم (معشوق) عاشقِ گل در دامن طبیعت شدم، چون عطر و زیبایی گل^۶ مرا به یاد معشوقم می‌افکند و از خود بی خود می‌شوم:

گل و سَر من گل پرس بَویم	از پای تا بسر من دس بَویم
گل باغ کو بوردم گل بچینم	گل نچی بیخود بویم مَس بویم

(نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۶۸۲)

gole vesser man gol perars baviem // az pâyat tâ besarman ds baviem
gol bâq ko bordam gol baçinem // gol naçi bixod baviem mas baviem

برگردان: به خاطر گلم (معشوق)؛ گل پرست شدم، از پای تا به سر، دست شدم (با همه وجود) به باغ گل رفتم که گل بچینم، گل نچیده، از بوی گل بیخود و مست شدم.

ارتباط بین زیبایی گل و زیبایی معشوق و عطر خوش گل و عطر خوش معشوق، در ادب بومی مازندران سرسبز و پر از گل‌های رنگارنگ، چشمگیر است. در دوییتی زیر شاعر عاشق پیشه که در حال نظاره معشوق خود بر ایوان بلند منزلش هست؛ ضمن ترجیح زیبایی او بر زیبایی گل، از عطر و بوی خوش معشوق سخن می‌گوید که او را بیقرار و روزگارش را سیاه کرده است:

گل نموندنی گل بو کندی	صوایی نماشون رخت نو کندی
بلند درونا غلیون او کندی	اما عزبـون رۆز شو کندی

(صمدی، ۱۳۷۰: ۱۹۹)

golle namundeni gole bu kendi // sevâi nemâşun raxt-e nu kendi
belende darvenâ qalyun u kendi // emâ azebune ruzz-e şu kendi

برگردان: به گل نمی‌مانی اما بوی گل می‌دهی، صبح تا غروب رخت نو می‌پوشی، در ایوان بلند آب به قلیان می‌ریزی، روز ما مجردها را شب می‌کنی.

۷-۴. سرمای سخت زمستان جانِ گل را می‌گیرد

همان‌طور که فصل بهار به طبیعت جانی دوباره می‌بخشد و حضور گل‌ها، شکوفه درختان و گیاهان به دشت و صحرا جلوه‌ای تازه می‌بخشد، سوز و سرمای زمستان نیز سبب خمیدگی و پژمردگی گل‌ها می‌شود و یا به اصطلاح جانیشان را می‌گیرد. البته گردش فصل‌ها قانون طبیعت است و این چرخه برای ادامه حیات موجودات ضروری است. گاهی شاعر، طولانی بودن شب‌های زمستان یا سوز و سرمای^۷ سخت آن را بهانه‌ای برای گفتن حرف دلش می‌کند. این گونه اشعار می‌تواند بیانگر مضامین پردرد اجتماعی همچون بی‌عدالتی حاکم بر جامعه، فقر، شکاف طبقاتی، ناامیدی برای بهبود اوضاع اجتماعی، نظام ارباب و رعیتی یا تداعی گر مضامین پرسوز و گداز عاشقانه همچون غم عشق، دلتنگی، فراق یار و شکست عشقی باشد. در دوبیتی زیر شاعر ضمن اشاره به بی‌رحمی و ناجوانمردی فصل زمستان که جان گل را می‌گیرد، به داغی که دوست بر دلش گذاشته اشاره می‌کند:

گدوکِ او تا پلِ بوته بورده رفیقِ داغِ مه دل بوته بورده
زمستونِ بَمو بی رَحَم و مَرَوْت بهارِ نوچه گل بوته بورده

(احمدی کمرپشتی، ۱۳۹۳: ۹۳)

gaduk-e-u tâ pelle bute burde/rafeq-e-dâq me del bute burde
zemessun bemu birahm-o-morovvet / behâr-e-nuče gelle bute burde

برگردان: آبِ گدوک تا پل را ویران کرد. داغِ دوست دلم را با خود برده‌است، زمستان بی‌رحم و مروت آمد و گل نوشکفته بهار را با خود برد.

در دوبیتی زیر نیز که شاعر، سخت مورد خدشه روزگار قرار گرفته‌است، از آلام، ناکامی‌ها و رنج‌ها به ستوه آمده و با لحن شکواگونه‌ای می‌گوید: دیگر نه از ابزار موسیقی‌ام خبری هست و نه قدرت دمیدن درنی را دارم تا از دردهایم سخن بگویم. دیگر حتی کسی که دلش همانند من شکسته باشد تا بتوانم با او درد و دل کنم نیز وجود ندارد. امسال در اوایل بهار، سرما و تگرگ آمد (سختی‌ها و مصائب بی‌شمار) و دیگر نه از گل (معشوق) و نه از پروانه (عاشق) خبری هست.

نا نِی بَموئِئِس وُ نا گلی بَموئِئِس نا بِشکِئِسه دل مِنه پَلی بَموئِئِس
تَرِیک بَرّه اَوْنِه ما رِ چی بَموئِئِس ؟ نا گِل بَموئِئِس، نا پاپلی بَموئِئِس

(قیصری، ۱۳۷۱: ۶۳)

nâ nei bamones -o nâ gali bamones // nâ beşkesse del mene pali bamones
terik baze unemâ re çi bamones //nâ gel bomones nâ pâpeli bamones

برگردان: نه نی برایمانده و نه گلوبی برای نالیدن دردهایم و نه فرد دل‌شکسته‌ای تا در کنارم بماند. از بهار تگرگ‌زده چه بر جای مانده؟ نه گلی بر جا مانده و نه پروانه‌ای.

۸-۴. عاشق برای معشوق گل به ارمغان می‌آورد

اهمیت و ارزش گل از زمان‌های قدیم بر همه مردم آشکار بوده است. دختران، زلف خود را به گل می‌آراستند و در دامن طبیعت با عشق به نوازش گل می‌پرداختند. بودلر شاعر فرانسوی می‌گوید: «هرکجا نام زنی زیبا برده می‌شود، مترادفش گل و طبیعت به وجود می‌آید و هرکجا گل زیبایی دیده می‌شود در اطراف آن، زنی به سر می‌برد. زن و گل دو موجود مانوس خدا هستند، هر دو زیبایی و جذبه را به کمال رسانده‌اند. هیچ هدیه‌ای برای زن خوش‌ذوق و حساس، بهتر از گل نیست» (رنگجی، ۱۳۷۲: ۱۴). بیشتر مردم دنیا به پرورش گل و گیاه علاقه‌مند هستند. در داستان‌های عاشقانه کشورهای مختلف، مردم گل را یک نوع وسیله اظهار عشق و علاقه به یکدیگر می‌دانند. گاهی گل‌ها زبان انتقال احساسات و جلب محبت می‌شوند. شاعران نیز از این قافله عقب نمانده‌اند و دیر زمانی است که از تشبیه صورت معشوق به گل و همچنین تقدیم گل^۸ به معشوق سخن گفته‌اند. در دویستی زیر، شاعر خوش‌ذوق مازندرانی می‌خواهد همانند پرستویی که نویدبخش فصل بهار است، دسته‌گلی از گل‌های باطراوت بهاری را برای معشوق خود به ارمغان بیاورد.

دل گنه پر بکشم بیم ته سامون چلچلا بوشم بیم ته اوون
ته وسه ها کنم کوه و مازورن چن پشته گل بیارم از بهارون

(هاشمی جلابی، ۱۳۸۸: ۶۴)

*dal-la gana par baka šam, biyam te sâmun // çalçalâ, bavušem biyam te eivun
te vasse hâkanam kuh -u mâzerun // çan pašta gal biyâram az bahârûn*

برگردان: دلم می‌گویم پروازکنان پیش تو بیایم، پرستویی شوم به ایوان خانه‌ات بیایم، به خاطر تو بیلاق و قشلاق کنم، چندین پشته گل از بهاران برایت بیاورم.

یکی دیگر از مظاهر زیبای جهان هستی، گل‌ها و گیاهان خودروبی است که در ارتفاعات و در دامنه کوه‌ها می‌رویند. این گل‌ها معمولاً بسیار زیبا و معطر هستند. گاه عاشق که برای کار کشاورزی یا دامداری به بیلاق رفته و بیتاب برگشت به قشلاق و دیدار معشوق خود است، هنگام برگشت دسته‌گلی زیبا را با خود به ارمغان می‌آورد تا با تقدیم آن به یار بگوید همه جا در یاد و خاطرم هستی.

ته خور دیمه به کیهون بشتیه شیه زر نرگس مسون تیر بخورده ناوک ور
وجیهه گل قوس برفگان گوهر گل پشت کوه ره بیارم ونه ور

(بازواری، ۱۳۹۱: ۲۸۶)

*te xur dime be keyhûn bašaenniyae še zar // nargese massôn tir baxaerdae nâvuke
var
vajihæ gul qawse barfaegâne gowhaer // gule peštae kûh rae biâraem vaene var*

برگردان: دیدم که خورشید روی تو پرتو زَرین خود را بر آسمان پاشیده است. نرگس مست چشمانت از ناوک مژگان خود زخم برداشته است. نشاندن گل بر انحنای گرت ابروان (ابروان پرپشت) گوهر چه زیباست! بدین جهت گل خودروی و زیبایی کوه را برای او خواهم آورد.

۹-۴. گاه منظور از مطلق گل، همان گل سرخ است

درست است که گل، مفهوم کلی دارد اما به نظر می‌رسد که گاه منظور از گل، همان گل سرخ است و شاعر به ضرورت وزن یا مشکل قافیه از به کار بردن کلمه سرخ اجتناب نموده است. از دیرباز گل‌ها نامی خاص همانند نیلوفر، نسترن، لاله، نرگس و غیره داشته‌اند. در مواردی که بلبل در کنار گل آمده باشد و یا صورت معشوق از نظر سرخی به گل سرخ تشبیه شده باشد، منظور از گل، همان گل سرخ است. در دوبیتی زیر شاعر با غروب که یکی از نشانه‌های دلتنگی است، تصویر زیبایی ساخته است. غروبی دلگیر که عاشق از دور نظاره‌گر معشوق است. پریشانی موی یار با وزش ملایم باد را می‌بیند که همچون دل پریشان و آشفته خود اوست. گیسوی پرپشت معشوق را یک بار به خوشه انگور و بار دیگر به بنفشه پیچ در پیچ تشبیه می‌کند که در اطراف گل صورت سرخش قرار گرفته است:

نماشونه سرا کر کون صدا	مه یار کره زلف دکتیه وا
مه یار کره زلف انگور غوشه	میون گل، دارنه کنار ونوشه

(اسماعیل پور مطلق، ۱۳۹۶: ۵۸)

nemāšun-e sar-ā kerkun-e sedā // mē yār-e kar-e zālf-e dakete vā
mē yar-e kar-e zelf angur-e quše // miyun gol dārne, kənār vanuše

برگردان: هنگام غروب صدای پرندگان می‌آید. باد، زلف پُریشت یارم را پریشان کرده است. زلف پُریشت یار من خوشه انگور است. صورتی سرخ چون گل در میان دارد و مویی چون بنفشه در کنار. در دوبیتی زیر نیز شاعر با آوردن نام بلبل نشان می‌دهد که منظورش از گل، همان گل سرخ^{۱۰} است. عاشق از بلبل می‌خواهد که با او هم‌نوايي کند؛ زیرا هر دو همدرد هستند و از معشوق خود دورند:

بنال بلبل بنال تا من بنالم	ته درد گل بنال من درد یارم
ته درد گل بنال شش ماه و شش روز	من درد یار بنالم هر شب و روز

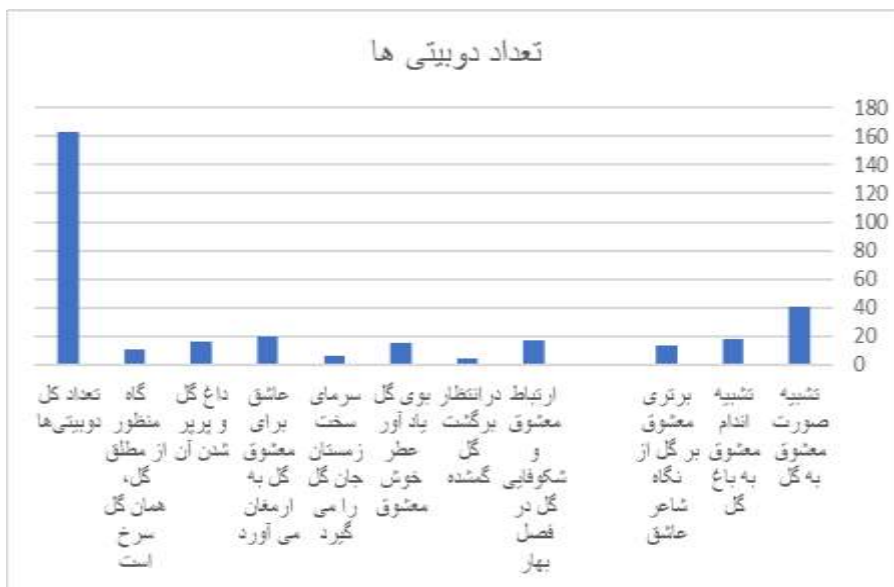
(تاج الدین، ۱۳۹۱: ۴۹)

benal belbel benal tā men benālem // te darde gol benal men darde yārem
te darde gol benal šeš mah- o šeš rooz// men darde yar benalem har šab -o rooz

برگردان: ای بلبل! تو ناله سرکن تا من هم بنالم. تو از درد دوری گل و من از دوری یارم، تو از درد گل سرخ، شش ماه و شش روز ناله کن، من هر شب و هر روز از فراق یار بنالم.

جدول شماره ۱: بسامد دوبیتی‌های مازندرانی در ارتباط با مطلق گل

ردیف	عنوان	تعداد دوبیتی‌ها
۱	تشبیه صورت معشوق به گل	۵۳
۲	تشبیه اندام معشوق به باغ گل	۱۸
۳	برتری معشوق بر گل از نگاه شاعر عاشق	۱۳
۴	ارتباط معشوق و شکوفایی گل در فصل بهار	۱۷
۵	درانتظار برگشت گل گمشده	۴
۶	بوی گل یاد آور عطر خوش معشوق	۱۵
۷	سرمای سخت زمستان جان گل را می گیرد	۶
۸	عاشق برای معشوق گل به ارمغان می آورد	۲۰
۹	داغ گل و پرپر شدن آن	۱۶
۱۰	منظور از مطلق گل، همان گل سرخ است	۱۱
۱۱	تعداد کل دوبیتی‌ها	۱۷۵



۵. نتیجه‌گیری

گل یکی از مظاهر زیبایی هستی است و از این جهت منبع الهام شعری در میان شاعران شده است. هنرمندی را نمی‌توان یافت که از طبیعت و مؤلفه‌های آن نظیر گل و گیاه تأثیر نپذیرفته باشد. گل در منطقه سرسبز مازندران، جایگاه و اعتبار خاصی دارد. شاعران بومی این منطقه با الهام از طبیعت اطرافشان، اندیشه‌های اجتماعی، عاشقانه و عارفانه خود را بیان می‌کنند. غالب تصویرها عینی و تجربی و برگرفته از محیط زندگی آنان است. نم‌نم باران بهاری، عطر گیاهان خیس، دریای نیلگون و کوه‌های پوشیده از گیاهان معطر و زیبا، ذوق شاعر مازنی را برمی‌انگیزاند. در بسیاری از موارد از گل‌ها با نام خاصی یاد می‌شود، اما گاهی نیز از مطلق گل سخن به میان می‌آید. معشوق به عنوان محوری‌ترین شخصیت شعرهای عاشقانه در ترانه‌های بومی مازندران حضور گسترده‌ای دارد. وصف زیبایی‌های ظاهری و رفتاری‌اش و غمی که با بی‌اعتنایی و سنگدلی بر جان عاشق می‌گذارد، از بن‌مایه‌های اصلی این گونه سروده‌هاست که رد پای آن را می‌شود در درون مایه‌های مختلف شعری ادب بومی مازندران از جمله نمادهای گیاهی بویژه گل‌ها مشاهده نمود. تشبیه صورت معشوق به گل که از بسامد بالایی برخوردار است، تشبیه اندام معشوق به باغ گل، ارتباط معشوق و شکوفایی گل در فصل بهار، بوی گلی که یادآور عطر خوش معشوق است. توصیف رماتیک گونه معشوق در دشتی پر از گل بیانگر توجه خاص شاعر عاشق‌پیشه به معشوق است که گویی او را در همه جا می‌بیند. از طرف دیگر آنجا که عاشق آشفته‌دل در انتظار برگشت گل گمشده‌اش است، از سرمای سختی که جان گل را می‌گیرد؛ با سوز و گداز سخن می‌گوید و نظاره‌گر داغ و پرپر شدن گلش هست، عشق و دلدادگی از لابه‌لای دوبیتی‌هایش فرو می‌چکد و مخاطب را با خود همراه می‌کند. به هر حال این گونه از اشعار بیانگر باورهای بومی، تعصب و سختگیری واقعیت‌های تلخ جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱- برای مشاهده دیگر دوبیتی‌ها که بیانگر تشبیه صورت معشوق به گل باشد، نک: پازواری (۱۳۹۱)، صص ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۸۴، ۳۶۲، ۴۸۹، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۲۴، ۵۴۴، ۵۶۴ و نیمایوشیج (۱۳۷۵)، صص ۶۴۹، ۶۸۲، ۶۸۷ و لطفی (۱۳۹۱)، ص ۱۳۷ و هومند (۱۳۸۰)، صص ۹، ۱۴، ۶۰ و اسماعیل‌پور مطلق (۱۳۷۷)، صص ۵۸، ۱۴۴ و خلعتیری لیماکی (۱۳۹۰)، ص ۱۲۶ و جوادیان (۱۳۷۵)، ص ۱۱۹ و نجف‌زاده بارفروش (۱۳۷۵)، صص ۲۴، ۸۴، ۱۵۵ و....

۲- برای مشاهده دوبیتی‌های دیگری که بیانگر تشبیه اندام معشوق به باغ گل باشد، نک: پازواری (۱۳۹۱)، صص ۱۵۵، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۵۰، ۳۶۰، ۳۸۱، ۴۰۸، ۵۲۵، ۵۳۸ و نیمایوشیج (۱۳۷۵)، صص ۶۸۸ و ۶۹۸ و

- تاج‌الدین (۱۳۹۱)، ص ۸۴ و نجف‌زاده بارفروش (۱۳۷۵)، صص ۳۰، ۱۹۲، ۲۰۴ و عظیمی و عالمی (۱۴۰۲)، ص ۱۰۴ و ...
- ۳- برای مشاهده دوییتی‌هایی که بیانگر برتری معشوق بر گل باشد، نک: پازواری (۱۳۹۱)، صص ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۸۴، ۳۴۰، ۴۸۵ و عمادی و عالمی (۱۳۸۵)، ص ۱۱۶ و هاشمی چلابی (۱۳۸۸)، ۴۱، ۹۱ و نجف‌زاده بارفروش (۱۳۷۵)، صص ۱۶۲، ۲۱۲ و جوادیان (۱۳۸۶) ص ۱۰۳.
- ۴- برای مشاهده دوییتی‌های دیگری که بیانگر ارتباط معشوق و شکوفایی گل در فصل بهار باشد، نک: پازواری (۱۳۹۱)، ۳۶۲، ۵۰۳، ۵۲۴ و قیصری (۱۳۷۱)، صص ۳۰، ۵۹، ۶۳ و احمدی کمرپشتی (۱۳۹۳)، ص ۸۷ و نادری رجه (۱۳۹۲)، ص ۵۳ و
- ۵- برای مشاهده دیگر دوییتی‌ها که بیانگر انتظار برای برگشت گل گمشده باشد، نک: قیصری (۱۳۷۱)، ص ۶۹ و اسماعیل‌پور مطلق (۱۳۷۷)، ص ۱۳۷.
- ۶- برای مشاهده دیگر دوییتی‌ها که بیانگر عطر و بوی گل باشد، نک: گیتی‌نژاد (۱۳۹۲)، ص ۵۶ و نصری اشرفی (۱۳۷۶)، ص ۷۱ و جوادیان (۱۳۷۵)، ص ۲۴ و هاشمی چلابی (۱۳۸۸)، ص ۶۵ و لطفی (۱۳۹۱)، ص ۴۰ و پازواری (۱۳۹۱)، صص ۲۰۷، ۲۱۰، ۴۸۵، ۴۸۸ و پاشا زانوسی (۱۲۹۰)، ص ۶۶، نیمایوشیج (۱۳۷۵)، صص ۶۸۲، ۷۰۳ و
- ۷- برای مشاهده دیگر دوییتی‌ها که بیانگر آسیب‌رساندن سرما به گل باشد، نک: مهدی‌پور عمران (۱۳۹۳)، ص ۱۰۸، ۱۰۹ و نادری رجه (۱۳۹۲)، ص ۶۳ و نیمایوشیج (۱۳۷۵)، ص ۶۹۱.
- ۸- برای مشاهده دوییتی‌های دیگری که بیانگر به ارمغان آوردن گل برای معشوق و گل کاشتن به خاطر او باشد، نک: پازواری (۱۳۹۱)، ص ۳۹۸ و هاشمی چلابی (۱۳۸۸)، صص ۴۷، ۵۸، ۹۲ و نادری رجه (۱۳۹۲)، ص ۴۲ و پازواری (۱۳۹۱)، صص ۲۲۵، ۲۸۵، ۲۸۶، ۴۸۵، ۵۷۲ و یوسفی زیرابی (۱۳۹۴)، ص ۸۵ و عظیمی و عالمی (۱۴۰۲)، ص ۵۳ و ...
- ۹- علاوه بر موارد فوق، دوییتی‌های دیگری نیز وجود دارد که بیانگر داغ گل و انتظار برای شکوفایی هستند؛ مثلاً: تاج‌الدین (۱۳۹۱)، صص ۲۲، ۳۴، ۸۶ و لطفی (۱۳۹۱)، ص ۸۴ و نجف‌زاده بارفروش (۱۳۷۵)، ص ۹۶ و صمدی (۱۳۷۰)، ص ۱۸۶ و پازواری (۱۲۹۱)، صص ۲۰۹ و ۲۶۹ و اسماعیل‌پور مطلق (۱۳۹۶)، ص ۱۳۷ و
- ۱۰- برای مشاهده دوییتی‌های بیشتری که در آن‌ها منظور از گل همان گل سرخ است، نک: پازواری (۱۳۹۱)، صص ۳۶۲، ۴۴۶، ۵۱۱ و رضایی پاریمه (۱۴۰۰)، ص ۶۶ و هاشمی چلابی (۱۳۸۸)، ص ۶۵ و عظیمی و عالمی (۱۴۰۲)، ص ۳۶ و ...

منابع

ابراهیمی، علی اصغر (۱۳۸۹). تصویرپردازی گل‌ها، گیاهان و پرندگان در اشعار نیمایوشیج. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه مازندران.

- احمدی کمرپشتی، کیومرث (۱۳۹۳). بیه‌اویا، سروده‌های تبری. چاپ اول. تهران: رسانش نوین.
- اسماعیل‌پور مطلق، ابوالقاسم (۱۳۹۶). ترانه‌های مازندرانی. تهران: رسانش نوین.
- پازواری، امیر (۱۳۹۱). دیوان اشعار. پژوهش بامداد جویباری. تهران: نشر کاوشگر.
- پاشا زانوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۰). ورف. نوشهر: آوای نوشهر.
- تاج‌الدین، محمد (۱۳۹۱). ترانه‌های ترنه مازندران. ساری: شلفین.
- جعفری قنوتی، محمد (۱۳۹۳). درآمدی بر فولکلور ایران. تهران: جامی.
- جوادی، شهره، و سراجی، نیلوفر (۱۳۹۹). نمادشناسی گل سرخ با تأکید بر فرهنگ و هنر ایران، هنر و تمدن شرق، ۸ (۲۹)، ۱-۲۷.
- جوادیان کوتنایی، محمود (۱۳۷۵). نوج (جوانه). چاپ اول. تهران: برگ.
- جوادیان کوتنایی، محمود (۱۳۹۳). واگویه‌ها. ساری: شلفین.
- خلعتبری لیمایی، مصطفی (۱۳۹۰). ترانه‌های عامیانه تکابن و رامسر. تهران: مهرنوش.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۵). لغت‌نامه. تهران: سیروس.
- رمضانی، نیما (۱۳۹۰). گفتگوی تمثیلی با گل‌ها در نظم (و نثر فارسی) تا قرن نهم بر اساس سه مقوله مدحی، تعلیمی، عرفانی. رساله دکتری. استاد راهنما حمیرا زمردی: دانشگاه تهران.
- رضایی پاریمه، عادل (۱۴۰۰). شوکا چش (سروده‌های مازندرانی). آمل: طالب آملی.
- رنگچی، غلامحسین (۱۳۷۲). گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زمردی، حمیرا (۱۳۸۲). نمادها و رمزهای گیاهی در شعر فارسی. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صابری کمرپشتی، خاطره (۱۳۹۹). خشه دار تتی ره دل دوسن (دوبیتی‌های تبری) کرج: ملرد.
- صمدی، حسین (۱۳۷۰). در قلمرو مازندران (مجموعه مقالات ج ۸). بابل: نقش جهان.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۵). مختارنامه (مجموعه رباعیات). تصحیح و مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

عمادی، اسداله، و عالمی، محمد ابراهیم (۱۳۸۵). نغمه‌های سرزمین بارانی (برگزیده اشعار، تصنیف‌ها و ترانه‌های مازندرانی). ساری: نشر شلفین.

عظیمی، مختار، و عالمی، محمد ابراهیم (۱۴۰۰). پهلویات مازندرانی (دیوان ترانه‌های بومی مازندران). نکا: مهربان نیکا.

قیصری، جلیل (۱۳۷۱). سولاردنی (سروده‌های مازندرانی). قائم‌شهر: زهره.

کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۵). نامه باستان. تهران: انتشارات سمت.

کمبل، جوزف (۱۳۸۶). قدرت اسطوره. ترجمه علی مخبر. تهران: مرکز.

کوپر، جی. سی (۱۳۹۲). فرهنگ نمادهای آیینی. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: علمی.

لطفی، محمد (۱۳۹۱). ترانه‌سروده‌های تبری. ساری: شلفین.

گیتی‌نژاد، مهدی (۱۳۹۲). ترانه‌های قدیمی مازندران. چاپ اول. ساری: شلفین.

محسنی، احمد (۱۳۸۱). فرهنگ گل‌ها و پرندگان و کاربرد آن‌ها در شعر فارسی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

معین، محمد (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.

مهدی‌زاده آذری، رضا (۱۳۹۵). مهر تا مهر (بررسی نمادها و اساطیر کهن ایرانی در فرهنگ بومی). تهران: مبعث.

مهدی‌پور عمران، روح‌الله (۱۳۹۳). انا میس مازرونی (سروده‌های تبری). تهران: رسانه‌ش نوین.

میرصادقی، جمال (۱۳۸۲). ادبیات داستانی. تهران: علمی.

نادری رجه، شعبان (۱۳۹۲). چشم‌براه (مجموعه اشعار تبری). سوادکوه: ملرد.

نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر (۱۳۷۵). نغمه‌های مازندرانی. چاپ اول. تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.

نصری اشرفی، جهانگیر (۱۳۷۶). امیرهای ننوز. تهران: خانه سبز.

نظری، جلیل، و پیروزه، علی (۱۳۹۵). بازتاب گیاهان و درختان در شعر محلی کهکیلویه و بویر احمد. ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۶(۲)، ۱۱۹-۹۵. doi: 20.1001.1.2345217.1395.6.2.6

نیمایوشیج (۱۳۷۵). دیوان کامل اشعار. به همت سیروس طاهباز. تهران: نگاه.

هاشمی، محمد (۱۳۹۵). نیما، زبان و شعر تبری. مجموعه مقالات همایش علمی- پژوهشی. ساری: هاوژین.

هاشمی چلابی، علی (۱۳۸۸). آهو مونا (سروده های مازندرانی). آمل: طالب آملی.

هومند، نصرالله (۱۳۸۰). سرچمر، دل سو (سروده های تبری). آمل: طالب آملی.

یوسفی زیرابی، فریده (۱۳۹۴). زن در فرهنگ عامه مردم مازندران. ساری: شلفین.